

هوش چیست، تیزهوش کیست؟

مروری بر جنبه‌های تربیتی و غیرتربیتی مفهوم تیزهوشی در
جامعه ایران

ابراهیم اصلانی

روانشناس و صاحب‌نظر آموزشی

اگر دست من باشد، بحث را از ضعف «دانش تربیتی» شروع می‌کنم. جامعه ما دانش و اطلاعات درستی از مفاهیم تربیتی و آموزشی ندارد، برای همین درک نادرست، ناقص و معیوب از چنین مفاهیمی رایج است. این پدیده بسیار عمومی است و نه فقط والدین، بلکه مدارس و معلمان را هم در بر می‌گیرد و مصادیق زیادی برای آن می‌توان ذکر کرد. اما ورود به این‌گونه مباحث مجال مناسبی نیست. پس مروری می‌کنم بر مفهوم هوش و تبعات آن.

هوش چیست؟

«هوش» از مفاهیم مورد توجه حوزه‌های گوناگون دانش در تاریخ بوده است، اما توجه تربیتی و آموزشی به آن سابقه‌ای در حدود سه سده دارد. از زمانی که مدارس نوین پا گرفتند و آموزش جنبه رسمی به خود گرفت، به تدریج واژه‌هایی چون: شناخت، یادگیری، هوش، تفکر، خلاقیت و امثال آن اهمیت یافتند. در حال حاضر نظریه‌ها و دیدگاه‌های متعددی در باره این مفاهیم و کارکردهای آموزشی آنها وجود دارد.

اگر همین الان از شما بخواهم که هوش را تعریف کنید، بعید می‌دانم حرف قابل توجهی برای گفتن داشته باشید. ببخشید که این قدر صریح حرف می‌زنم، اما بدانید که بین صاحب‌نظران هم تعریف واحدی از هوش وجود ندارد، البته اختلاف بین صاحب‌نظران کجا و بین ما کجا؟! بسیاری از ما به عنوان پدر یا مادر، تصوراتی از هوش داریم که بیشتر مربوط به درس خواندن و موفقیت تحصیلی است. با این تفکر، هر دانش‌آموزی که در مراتب تحصیلی موفقیت بیشتری کسب کند، باهوش‌تر است. انحراف بزرگ جامعه ما از مفهوم هوش و تیزهوشی از همین‌جا شروع می‌شود، انحرافی که هوش را به یک بازی تبدیل می‌کند و انواع بدعت‌های آموزشی را رواج می‌دهد.

فارغ از تعاریف، هوش نوعی توانایی است که به انسان در یادگیری، حل مسئله و پرداختن به امور انتزاعی کمک می‌کند. پس، هوش فقط به درد درس خواندن نمی‌خورد و کارکردهای مهم‌تری هم دارد. گره زدن هوش به درس و موفقیت تحصیلی، موجب غفلت از

کارکردهای دیگر آن می‌شود، بلیه‌ای که نظام آموزشی کشور ما به شدت با آن درگیر است. عده‌ای از روان‌شناسان، هوش را توانایی سازگاری با موقعیت‌های دشوار می‌دانند و با این نگاه، فرد باهوش کسی است که درک بهتری از موقعیت‌های دشوار و توانایی‌های مؤثرتری در مقابله با آنها دارد.

آموزش هوش

عده‌ای تصور می‌کنند که هوش یک توانایی ارثی و غیرقابل تغذیر است. دیدگاه‌های امروزی چندان با این تصور موافق نیستند. روان‌شناسان اعتقاد دارند یک اصل مهم در جریان رشد و تربیت «غنی‌سازی محیط» است. هر چه کودک با محرک‌های حسی- حرکتی بیشتری مواجه باشد، توانایی‌های شناختی او از جمله هوش، بهتر پرورش می‌یابد. اگرچه همه خانواده‌ها در این باره مثل هم عمل نمی‌کنند، اما باید پذیرفت که عموم کودکان امروزی در بهره‌مندی از محیط غنی، وضعیت به مراتب بهتری نسبت به کودکان گذشته دارند.

شرایط و امکانات تربیتی امروزی با وجود کاستی‌ها و ناشی‌گری‌ها، محیطی کم و بیش غنی برای کودکان فراهم می‌آورد. وقتی امروز حرف‌ها، رفتارها و نوع ارتباط کودکان را می‌بینیم، تصور می‌کنیم که آنها به نسبت کودکی ما باهوش‌ترند، در حالی که از یاد می‌بریم، این کودکان در چه محیطی و با چه امکاناتی رشد و تربیت یافته‌اند و ما در چه شرایطی؟! حاصل سخن آن‌که، هوش یک توانایی قابل آموزش و ارتقا است.

بیشتر کودکان امروزی به دلیل محیطی که در آن بزرگ می‌شوند، ویژگی‌های خاص و متفاوتی با آنچه ما در کودکی تجربه کرده‌ایم، دارند. این نکته منشاء یکی از خطاهای تربیتی والدین است، چرا که هر یک از آنها به خاطر علاقه‌ای که به فرزند خود دارند، با دیدن مختصر تفاوت و برجستگی، نتیجه می‌گیرند که: فرزند من تیزهوش است! حتی اگر یک وجه این قضیه برای والدین مثبت و امیدبخش باشد، وجوه دیگر آن چنین نیست. تصور کنید، اگر همه والدین:

- فرزند خود را تیزهوش ارزیابی کنند
 - بر اساس این برآورد، انتظارات خاصی از او داشته باشند
 - بخواهند که تیزهوشی او را تثبیت و تقویت کنند
 - در نهایت، تیزهوشی را فقط به درس و مدرسه بکشانند
 - از ابعاد دیگر رشد و شخصیت فرزندشان غافل باشند؛
- آنگاه برای جامعه و فرهنگ کشور چه اتفاقی می‌افتد؟

هوش چگونه سنجیده می‌شود؟

در سنجش هوش دو رویکرد، بیشتر رایج است. در رویکرد هنجاری، مقایسهٔ افراد مبنای سنجش هوش است. هوشبهر یا IQ طی آزمون‌هایی و از طریق تقسیم سن عقلی بر سن تقویمی فرد به دست می‌آید. مبنای سن عقلی، پاسخ‌هایی است که افراد هم‌گروه سنی به سؤالات داده‌اند. یعنی اگر فردی بتواند به مجموعه سؤالاتی که افراد هم‌سن او جواب داده‌اند، پاسخ صحیح بدهد، از هوشبهری عادی برخوردار است.

رویکرد دیگر کمتر مقایسه‌ای بوده و مبتنی بر تفکر هوش‌های چندگانه است. عده‌ای از صاحب‌نظران به جای یک هوش عمومی، به انواع هوش‌ها معتقدند. در حال حاضر، معروفترین نظریه در هوش‌های چندگانه متعلق به گاردنر است که از هوش‌های: کلامی، موسیقایی، منطقی-ریاضی، فضایی، بدنی-جنبشی، طبیعت‌گرایانه، میان‌فردی و درون‌فردی نام برده است. با این دیدگاه، ممکن است فردی در یکی از هوش‌ها وضعیت بسیار خوبی داشته باشد، اما در هوش‌های دیگر چنین نباشد. برای ارزیابی هوش‌های چندگانه هم آزمون‌هایی وجود دارد.

نکتهٔ مهم در ارزیابی هوش، ضرورت آن است. آیا واقعاً ضرورتی برای سنجش ضریب هوشی کودکان وجود دارد؟ پاسخ صریح و قاطع این است که: به هیچ‌وجه! غلبهٔ تفکر مقایسه‌ای در نظام آموزشی ما، والدین را به سنجش و تشخیص ضریب هوشی فرزندشان ترغیب می‌کند و طبق معمول، در این میان هستند افراد و مؤسساتی که از آب گل‌آلود ماهی بگیرند. بر اساس نگاه منطقی به تعریف هوش، وقتی کودکی به‌طور عادی زندگی می‌کند و از پس مسائل برمی‌آید، هیچ ضرورتی برای ارزیابی هوش وجود ندارد. چه بسا سنجش هوش، به تصورات نادرست از توانایی‌های کودک و تبعات مشکل‌ساز دیگر هم بینجامد.

اگر هدف از سنجش هوش، تشخیص توانایی‌های دیگر کودک بر اساس منطق هوش‌های چندگانه و استفادهٔ بهینه از این توانایی‌ها در جریان آموزش و تربیت باشد، امری پذیرفتنی است، البته با تشخیص فرد متخصص.

تیزهوش کیست؟

تقسیم‌بندی هوش افراد هم بیشتر بر اساس رویکرد مقایسه‌ای انجام می‌گیرد. البته این نوع تقسیم‌بندی‌ها مباحثی تخصصی است و برای صاحب‌نظران و کارشناسان تربیتی کارکردهایی دارد. عمومیت یافتن این گونه مباحث بین مردم و ورود همگانی به آن بدون درک

جوانب و کارکردهای علمی و تخصصی، وضعیت‌های همراه با کژفهمی و رفتارهای نادرست به وجود می‌آورد که نمونه‌اش را در ایران می‌بینیم.

به بیانی ساده، اگر 100 را نمره میانگین هوش بدانیم و آن را با انحراف معیار 15 به منحنی بهنجار ببریم، بر این اساس در توزیع بهنجار نمرات هوش:

1. حدود 64 درصد مردم هوش عادی دارند (هوش‌بهر بین 85 تا 115).

2. حدود 14 درصد مردم با هوش هستند (هوش‌بهر بین 115 تا 130).

3. فقط حدود دو درصد مردم با استعداد یا سرآمدند (هوش‌بهر بالاتر از 130).

همین بحث در باره سمت دیگر منحنی بهنجار وجود دارد که فعلاً از آن صرف‌نظر می‌کنم. اما هدف اصلی از بیان این اعداد و ارقام چیست؟

یکی از مباحث روان‌شناسی هوش و تفاوت‌های فردی، موضوع سرآمدهاست، کسانی که بین عموم به تیزهوشان شهرت دارند. بر اساس آنچه گفته شد، تنها دو درصد مردم سرآمد یا با استعداد یا به تعبیری تیزهوش شناخته می‌شوند. طبیعی است که سرآمدها عملکرد تحصیلی سطح بالایی داشته باشند.

می‌رسیم به تحلیلی از وضع موجود و مقایسه‌ای بین آنچه گفته شد، با آنچه وجود دارد:

- بسیاری از کودکان با هوش‌اند و همین موهبت، برای موفقیت و رضایت آنان از زندگی کافی است.

- بر اساس منحنی بهنجار، تعداد اندکی (از هر 100 نفر، دو نفر) سرآمد یا تیزهوش‌اند. تیزهوشی برای این گروه می‌تواند موهبت باشد، اما اگر با ندانم‌کاری و تحمیل مواجه شود، شاید مایه دردسر و عذاب هم باشد.

- آموزش تیزهوشی با روش‌های دوپینگی و پرآموزی، حتی اگر برای عده‌ای از کودکان و نوجوانان مؤثر باشد و قبولی آنان در مدارس استعداد‌های درخشان را تضمین کند، برای بسیاری خطرناک است و می‌تواند تبعات جبران‌ناپذیری به دنبال داشته باشد.

- اصرار بر تداوم روش‌های آموزش دوپینگی تیزهوشان توسط مؤسسات و آموزشگاه‌ها، والدین و مدارس از یکطرف، و غفلت و سهل‌انگاری نظام آموزشی از طرف دیگر، تبعات نامطلوب اجتماعی، فرهنگی و انسانی قضیه را افزایش خواهد داد. این، یکی از تهدیدهای فوق‌العاده جدی برای نظام آموزشی کشور است.

- سرآمدی فقط در درس و موفقیت تحصیلی خلاصه نمی‌شود، بلکه می‌تواند به عملکرد سطح بالا در فعالیت‌های غیردرسی و غیراجباری بینجامد.

یادآوری: پایه تعاریف و مباحث علمی این مقاله، کتاب روان‌شناسی پرورشی نوین، از دکتر علی‌اکبر سیف است.